



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۱/۰۷/۲۵

اسحاق نگارگر

پرواز شاهین

تو شاهینی قفس بشکن به پرواز آی و مستی کن
که بر آزادهگان داغ اسارت سخت ننگین است
(نگارگر - مضطرب)

دلم پُر است ولی زبانه گنگ، در صحرای سینه ام هزاران جوانه امید سر زده اند ولی در سرمای نومیدی افسرده اند و مرده اند. من آزاد اسیر را تماشا کن که وقتی برسرو استغناي خود نشسته و هوای نغمه خوانی کرده ام صیادی برای شکارم کمین گرفته است. من همان فاخته آزاد ولی اسیر استم که تا خواسته ام در آسمان نیلگون آزادی به دلخواه خود پرواز کنم و به دلخواه خود از آزادی لذت ببرم صیادی دیگر محیط باغ را برایم دام مرگ ساخته است.

امان از صیادان این روزگار که با هزاران سلاح و هزاران حيله کمر به شکار آزادی بسته اند و میدان پرواز را نا امن ساخته اند. صیادان قدیم کماني بر شانه و تیری چند در ترکش داشتند و حيله و ترفندی جز خم، خم رفتن در کارشان نبود و اگر غافل از خود و محیط پیرامون خود نمیشدی میتوانستی از آزادی پرواز لذت ببری.

صیادان امروز حتی مرغ خیال را نیز در قفس کرده اند. برای تو شیپور آزادی می نوازند و تو می پنداری که دیگر بر دگی به پایان رسیده است ولی میبینی به نام دفاع از آزادی و دموکراسی لبرالیزم را در قفس روابط و ضوابط زندانی کرده اند. انسان روزگار ما همان اسیر آزاد است. او آزاد است اما اسیر شرایط و تنگنا های زندگی. او دیگر برده نیست، دست و بازویش رابه زنجیر بسته اند. او را با حيله و نیرنگ شکار میکنند و از سر زمین مألوفش در کشتی ها به سر زمین های دور و نا آشنا میبرند اما نیاز اقتصادی آن زنجیر نا مرئی است که زولانه های پایش گردیده است و به هر سو که خاطرخواه صیاد است میکشاند. قفس ها چنان رنگین ساخته شده که مرغ آزاد آنرا خیال آشیانه میکند. خانه عصر ما بسوزد که دشمن فراغ و آسایش است. حرص، هوا و هوس زنجیر های خطر ناکی است که کلمه "بس" را نه تنها از فرهنگها و قومیس بلکه از ذهن انسان این عصر نیز زدوده است.

هزاران دختر جوان به فرمان آزادی و کار از سر زمین های خود بار سفر بسته اند تا در دنیای آزادی کار و زندگی کنند ولی شکار خانه های فساد شده اند تا از پشت پنجره های "رد ایریا" در امستردام و دیگر شهر های مشهور جهان برای تاجران سکس جلوه بفروشد و مشتری شکار کنند.

آری دلم پُر است و غم تا بخواهی فراوان ولی زبان و بیانم گنگ زیرا عصر ما فحشا را صنعت سکس نام داده است و صنعتگر سکس نیز صنعت خود را عرضه میکند.

روزگاری حضرت مولانا گفته بود:

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر
من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

من نمیدانم که آن بزرگمرد گنگ چه خواب دیده بود که توان بیانش را نداشت و کران روزگار او توانایی شنیدن گفته اش را نداشتند ولی اینک ما در عصر خود همه همان گنگ ها هستیم که خواب دیده ایم ولی زبان بیانش را نداریم. آنکه می بیند و میداند شمعی است که در بزم کوران می سوزد. آری گنگ های عصر ما خواب آزادی می بینند ولی آزادی باز هم ایدیال باقی می ماند.

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

عصر ما به یک انقلاب دیگر نیاز دارد. این انقلاب نه انقلاب بورژوازی خواهد بود و نه انقلاب پرولتری و بالطبع نه انقلاب های دینی که دریا های خون بریزد و قفس کهنه را به قفس تازه و محکم تر بدل کند. عصر ما به یک انقلاب آگاهی نیاز دارد. این انقلاب انقلاب تیر و تفنگ نیست. گام نخست این انقلاب آگاهی انسان از بردگی این عصر است. این انقلاب انقلاب تعلیم و تربیه است اما نه تعلیم و تربیه برده ساز و تکرار مکررات بلکه تعلیم و تربیتی که روان انسان را از انقیاد و دنباله روی آزاد سازد. من در هوای همین انقلاب میسوزم و از سوختن گله ای هم ندارم. وقتی نومییدی به سراغم می آید شعر ببیدل را در ذهن خود تکرار میکنم که:

هیچ کس بر شمع در آتش زدن رحمی نکرد
از ازل بر حال ما می گرید استعداد ما

آری به قول معروف " شمع که پاک سوزم و دم برنیاورم.
والسلام نامه تمام.
نگارگر 25 جولای 2021 برمنگهم